

## از بساطت ذات تا وحدت وجود؛ واکاوی تطبیقی بی‌نهایت بودن واجب تعالی در سنت فلسفی - عرفانی اسلام

سید نیما نوروزی\*

علی امینی‌نژاد\*\*

### چکیده

مسئله بی‌نهایت بودن واجب‌الوجود از بنیادی‌ترین مباحث الهیات فلسفی و عرفانی در سنت اندیشه اسلامی است. فلاسفه مسلمان، از ابن‌سینا تا ملاصدرا، بی‌نهایت بودن خداوند را نتیجه مستقیم وجوب ذاتی و بساطت مطلق دانسته‌اند، درحالی‌که عارفان همین حقیقت را در قالب نظریه «وحدت شخصی و اطلاقی وجود» تفسیر کرده‌اند. این پژوهش با هدف تبیین تطبیقی این دو رویکرد و بررسی استلزامات منطقی و وجودی آن، به تحلیل نسبت میان بی‌نهایت بودن واجب‌الوجود و وحدت وجود پرداخته است. روش تحقیق، تحلیلی - تطبیقی است که با بهره‌گیری از مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل مفهومی آثار فلسفی و عرفانی، به مقایسه مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی دو مکتب می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اگر بی‌نهایت بالفعل خداوند پذیرفته شود - که همان بساطت و وجوب از جمیع جهات است - ناگزیر باید وحدت شخصی و اطلاقی وجود نیز پذیرفته شود؛ زیرا در حضور وجودی بی‌حد و نامتناهی، هیچ موجودی استقلال وجودی نخواهد داشت. بر این اساس، نظریه‌هایی مانند تداخل وجودی یا دوساحتی‌انگاری در هستی‌شناسی، با مبانی فلسفی بی‌نهایت بودن واجب‌الوجود سازگار نیستند. نتیجه نهایی تحقیق آن است که لایتناهی بودن واجب‌الوجود، هم از منظر برهان عقلی و هم از دیدگاه شهود عرفانی، به وحدت حقیقی هستی و نظام تشان منتهی می‌شود. بدین‌سان، فلسفه و عرفان اسلامی، با وجود تفاوت در تقریر، در نهایت بر حقیقتی واحد - یعنی اطلاقی و وحدت وجودی واجب متعال - اتفاق دارند.

کلیدواژه‌ها: بی‌نهایت بودن واجب‌الوجود، بساطت واجب‌الوجود، وحدت شخصی وجود، تداخل وجود، دوساحتی بودن وجود.

\* سطوح عالی و خارج حوزه علمیه، حوزه علمیه قم، قم، ایران، نویسنده مسئول، n.norouzi9837@iau.ir

\*\* استاد خارج و سطوح عالی فلسفه و عرفان نظری حوزه علمیه، حوزه علمیه قم، قم، ایران، aamininejad@ismc.ac.ir

تاریخ تصویب: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۰۳

## ۱. مقدمه

مسئله نامتناهی بودن واجب الوجود از بنیادی‌ترین مباحث الهیات عقلی و عرفانی در سنت اسلامی است. در فلسفه اسلامی، از ابن‌سینا تا ملاصدرا، بی‌نهایت بودن واجب الوجود نتیجه مستقیم وجوب ذاتی و بساطت وجودی او دانسته شده است؛ زیرا هرگونه تحدید، نشانه امکان و نیاز است و واجب الوجود که «واجب من جمیع جهات» است، از هر حیث منزّه از امکان و نقص است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۰۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸). در برابر عرفا با تکیه بر شهود، بی‌نهایت بودن ذات الهی را در قالب نظریه «وحدت شخصی وجود» و مفهوم «اطلاق مقسمی وجود» تفسیر کرده‌اند؛ بدین معنا که وجود مطلق الهی در همه مراتب هستی جاری است و هیچ حدی در برابر او نیست (قیصری، ۱۳۸۴: ۸۸۴).

با وجود غنای منابع، هنوز نسبت میان مفهوم فلسفی «وجوب از جمیع جهات» و مفهوم عرفانی «اطلاق وجود» به‌طور جامع بررسی نشده است. این کاستی گاه موجب خلط میان نظریه وحدت وجود با حلول و اتحاد شده است، درحالی‌که عرفا - به‌ویژه ابن‌عربی - وحدت را به معنای تجلی و ظهور حق در مراتب می‌دانند نه نفی کثرت (ابن‌عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۳۳۲). چنان‌که آیت‌الله یزدان‌پناه تصریح می‌کند فلسفه و عرفان در بنیاد ناظر به یک معنا هستند: فلسفه از راه تحلیل عقلی، و عرفان از راه شهود حضوری، به بی‌نهایت بالفعل وجود مطلق می‌رسند (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

اهمیت نظری این بحث در آن است که نقطه تلاقی عقل و شهود در تبیین حقیقت الهی را آشکار می‌کند. تحلیل مفهوم «بی‌نهایت وجودی» در فلسفه، راه فهم رابطه واجب و ممکن را می‌گشاید و از منظر عرفان، فهم نظری «اطلاق وجود» از سوءتفاهم‌های کلامی درباره وحدت شخصی جلوگیری می‌کند. این همگرایی می‌تواند پایه‌ای برای گفت‌وگوی میان حکمت اسلامی و الهیات تطبیقی معاصر باشد (فیاضی، ۱۳۹۴: ۶۱؛ گرجیان، ۱۳۹۴: ۷۰).

پیشینه تاریخی نشان می‌دهد که از قرن چهارم هجری، مسئله بی‌نهایت بودن واجب در دو سطح عقلانی و شهودی تبیین شده است. ابن‌سینا با برهان «وجوب از جمیع جهات»

آغازگر تبیین منطقی آن بود (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۱۲)، سهروردی آن را در قالب تمثیل نور توضیح داد (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۶۹)، و ملاصدرا با قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» بر بساطت مطلق تأکید کرد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۷۰). در عرفان نظری نیز ابن عربی، قونوی و قیصری نظریه وحدت شخصی وجود را طرح کردند (قیصری، ۱۳۸۴: ۸۸۵؛ ابن عربی، بی تا: ۱۴۵). در دوران معاصر، علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی، با بهره‌گیری از برهان «صرف الوجود»، پیوندی نو میان فلسفه و عرفان برقرار ساخته‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۳؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶ [الف]، ج ۶: ۳۴۲).

مبانی نظری این پژوهش بر دو رکن استوار است: اصول حکمت متعالیه که بی‌نهایت بودن واجب را نتیجه اصالت وجود و بساطت ذات می‌داند، و آموزه‌های عرفان ابن عربی که اطلاق و تجلی دائمی حق را بر سراسر هستی حاکم می‌بیند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸؛ قیصری، ۱۳۸۴: ۸۸۴؛ یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۵).

هدف تحقیق، تحلیل تطبیقی این دو رویکرد است تا روشن شود اختلاف میان آن‌ها نه در معنا، بلکه در مرتبه ادراک و بیان است. فلسفه، حقیقت بی‌نهایت را با برهان می‌فهمد و عرفان با شهود؛ و هر دو در نهایت به وجود مطلق می‌رسند که از هر قید و حد منزه است (جوادی آملی، ۱۳۸۶ [الف]، ج ۶: ۳۴۵؛ یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷؛ فیاضی، ۱۳۹۴: ۶۰).

روش تحقیق، تحلیلی-تطبیقی و مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای است. داده‌ها بر پایه آثار فلسفی و عرفانی گردآوری و مفاهیم کلیدی چون «وجوب از جمیع جهات»، «بسیط الحقیقه»، «اطلاق وجود» و «تجلی» با یکدیگر تطبیق داده شده‌اند تا نشان داده شود فلسفه و عرفان با دو زبان متفاوت اما افقی واحد از بی‌نهایت بودن واجب الوجود سخن می‌گویند (فیاضی، ۱۳۹۴: ۵۹؛ یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

نتیجه نهایی این پژوهش آن است که بی‌نهایت بودن واجب الوجود، حلقه پیوند میان فلسفه و عرفان اسلامی است. فلسفه آن را در قالب ضرورت عقلی و عرفان در قالب اطلاق وجودی بیان می‌کند و هر دو در حقیقت واحدی جمع می‌شوند: وجود مطلق که «لا حد له و لا غایه له» و سراسر هستی پرتوی از آن بی‌نهایت است. این جمع میان عقل و کشف، علاوه بر بازخوانی میراث حکمی اسلام، راهی برای تبیین الهیات معاصر نیز می‌گشاید.

## ۲. مفهوم‌شناسی بی‌نهایت

در اینجا به بحث درباره مفهوم بی‌نهایت از منظر فلسفه و عرفان پرداخته می‌شود و این مفهوم پیش از ورود به مباحث تحلیل تطبیقی مورد شرح قرار می‌گیرد.

### ۲-۱. مفهوم‌شناسی نامتناهی و اقسام آن

واژه «نامتناهی» در فلسفه اسلامی در برابر «متناهی» قرار دارد و به موجودی اطلاق می‌شود که هیچ حد، قید یا نقصی بر آن عارض نیست. ابن‌سینا در الشفا می‌گوید: «کلّ ما له حدّ فله ماهیة غیر الوجود، و کلّ ما له ماهیة فهو ممکن»؛ از این رو هر موجود محدود، ممکن‌الوجود است و تنها موجودی که هیچ حدی ندارد، واجب‌الوجود است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۰۹). حد و ماهیت نشانه امکان است و واجب‌الوجود چون صرف‌الوجود است، از هر تحدید و ترکیب منزّه است. ملاصدرا نیز می‌نویسد: «الوجود المطلق لا یتناهی، إذ لو تناهی لکان لغیره وجودٌ یحدّه» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸). بنابراین، مفهوم نامتناهی در سنت اسلامی بر پایه نفی هرگونه ماهیت و ترکیب از ذات حق شکل گرفته است.

فیلسوفان مسلمان برای توضیح دقیق‌تر این معنا، میان انواع بی‌نهایت تفاوت نهاده‌اند. فخرالدین رازی در المباحث المشرقیه، بی‌نهایت عددی، مکانی، زمانی و وجودی را از هم جدا می‌کند و می‌گوید تنها بی‌نهایت وجودی شایسته اطلاق بر واجب است، زیرا سایر انواع، اعتباری و کمی‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۲۳۴). بی‌نهایت عددی یا مکانی به معنای پایان‌ناپذیری امتداد است، اما بی‌نهایت وجودی وصف حقیقتی است که در آن هیچ‌گونه کثرت یا اجزای متناهی راه ندارد.

در سنت اشراقی، سهروردی از «نورالانوار» سخن می‌گوید که به سبب بساطت ذاتی‌اش محدود نمی‌شود: «النور المحض لا غایة له ولا حدّ، إذ کلّ ما له حدّ فلیس بصرف» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۶۹). از نظر او، بی‌نهایت بودن واجب نه صرفاً مفهومی فلسفی بلکه نوری وجودی است که بر همه مراتب هستی اشراق دارد و هر موجود ممکن به اندازه قصورش در پذیرش آن نور، متناهی می‌شود.

در میان حکمای متأخر، علامه طباطبایی در نه‌ایة الحکمة، بی‌نهایت را به احاطه قیومی تفسیر می‌کند و می‌گوید: «الواجب الوجود لا یتناهی لانه واجب من جمیع جهاته ولا جهة

عدمیه فیه» (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۳). چون ذات واجب سراسر فعلیت است و هیچ حیث عدمی ندارد، محدودیت در او محال است. از این رو، بی نهایت وجودی وصفی ذاتی و عین ذات واجب است، نه امری عرضی یا اعتباری.

در جمع بندی، نامتناهی وجودی یعنی نفی هر حد و جهت عدمی از ذات واجب؛ اصلی که در سراسر فلسفه اسلامی معیار تمایز واجب از ممکن است. دیگر اقسام بی نهایت، مانند عددی یا زمانی، تنها تمثیل هایی برای تقریب ذهن به این حقیقت وجودی اند. همان گونه که آیت الله فیاضی یادآور می شود: «بی نهایت وجودی، حقیقتی است که واجب را از هرگونه فقر و نیاز پیراسته می سازد و بر همه مراتب هستی احاطه می بخشد» (فیاضی، ۱۳۹۴: ۵۸).

## ۲-۲. بی نهایت در افق شهود و کشف عرفانی

از منظر عرفا، بی نهایت بودن ذات الهی نه گزاره ای فلسفی، بلکه حقیقتی شهودی است که در مقام «کشف و وجدان» بر سالک مکشوف می شود. ابن عربی در الفتوحات المکیه می نویسد: «ما رأیتُ شیئاً إلا و رأیت الله فیه قبله و بعده و معه»؛ یعنی عارف در هر مرتبه، خدا را مقدم و محیط بر همه موجودات می بیند (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۳۳۲). این مشاهده، حضور بی واسطه و فراگیر حق در سراسر هستی است؛ حضوری که از هیچ مرتبه ای غایب نیست و بی نهایت بودن واجب را نه در سطح منطقی بلکه در سطح شهودی می نمایاند.

عارفان باور دارند عقل، بی نهایت را از راه تحلیل مفهومی در می یابد، اما شهود عرفانی آن را از طریق «فناء فی الله» تجربه می کند. قیصری در شرح فصوص الحکم می نویسد: «الحقیقة الواحدة المطلقة لا یدرک کنهها بالعقل بل بالشهود و الفناء فیها» (قیصری، ۱۳۸۴: ۸۸۴). بنابراین، بی نهایت الهی حقیقتی است که عقل تنها به حدود آن اشاره می کند، اما قلب در مقام فنا آن را می یابد. از دید عرفان نظری، بی نهایت بودن واجب همان اطلاق و تجلی ذات مطلق است که در هیچ حد و مرتبه ای محصور نمی شود.

این معنا با تجربه عرفانی «وحدت شهود» پیوند دارد؛ چنان که شبستری سروده است: «دلی کز معرفت نور و ضیا دید/ به هر چیزی که دید اول خدا دید» (شبستری، ۱۳۸۵: ۵۸).

در این نگاه، بی‌نهایت الهی نوری است که همه‌جا حاضر است و هرچه سالک ببیند، پرتوی از آن نور است. از همین رو، عارف برای اثبات بی‌نهایت خدا به برهان نیاز ندارد؛ او آن را در وجدان خویش می‌بیند (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۵).

بی‌نهایت در عرفان اسلامی با مفهوم «اطلاق وجودی» پیوندی ناگسستنی دارد. عارف، نه تنها وجود خدا را بی‌حد می‌داند، بلکه همه هستی را ظهور همان وجود مطلق می‌شمارد. در این نگرش، کثرات نفی نمی‌شوند بلکه در مراتب تجلی معنا می‌یابند، و بی‌نهایت بودن واجب به معنای نفی استقلال غیر از اوست (جوادی آملی، ۱۳۸۶ [الف]، ج ۶: ۳۴۵؛ همو، ۱۳۸۶ [ب]، ج ۱: ۲۵۶).

ازاین رو، عرفان نظری با زبان شهود همان مفهومی را می‌نمایاند که فلسفه با زبان عقل بیان می‌کند: وجود مطلق بی‌نهایت است و غیر از او هیچ موجودی استقلال وجودی ندارد. تجربه شهودی عارف، در مرتبه حضور و فنا، تأییدی است بر قاعده فلسفی «بسیط الحقیقة کل الاشياء»، با این تفاوت که در عرفان، این حقیقت نه برهانی بلکه حضوری و وجدانی است (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

### ۳. مبانی فلسفی نامتناهی بودن واجب‌الوجود

در ادامه به بررسی خواص و تنبیهات نامتناهی بودن واجب‌الوجود از منظر فلسفه اسلامی پرداخته می‌شود.

#### ۳-۱. برهان فلسفی بر نامتناهی بودن واجب‌الوجود

فلاسفه مسلمان از قرون نخستین کوشیده‌اند بی‌نهایت بودن واجب‌الوجود را با برهان عقلی اثبات کنند. ابن‌سینا در الاشارات و التنبیهات می‌نویسد: «الواجب من جمیع جهاته واجب، فکل ما کان له جهة عدمية فلیس بواجب» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۱۲)؛ بدین معنا که اگر واجب از جهتی محدود باشد، آن جهت ممکن و نیازمند خواهد شد و چنین چیزی با وجوب ذاتی ناسازگار است. پس بی‌نهایت بودن واجب‌الوجود نتیجه مستقیم وجوب از جمیع جهات است.

فخرالدین رازی در تفسیر این برهان توضیح می‌دهد که اگر واجب حدی داشته باشد، باید وجودی دیگر آن را معین کند؛ اگر ممکن باشد، تسلسل لازم می‌آید و اگر واجب باشد، تعدد واجب پدید می‌آید که محال است (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۲۳۶). هر حدی مستلزم غیر است و غیر به معنای نیاز است، و چون واجب الوجود بی نیاز است، هیچ حدی ندارد. سهروردی در حکمت اشراق این معنا را با زبان نور بیان می‌کند: «النور المحض لا یتناهی لانه لو تناهی لکان له ظل» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۷۰). نور محض اگر نهایت داشته باشد، لازمه‌اش سایه و نقص است، و چون نورالانوار از هرگونه نقص منزّه است، بی نهایت خواهد بود. بی نهایت در نگاه او لازمه بساطت نور و علت نخست است، چنان‌که هر تحدید ناشی از احتجاب از آن نور است.

ملاصدرا در الأسفار الأربعة برهانی نو برای بی نهایت بودن واجب عرضه می‌کند که بر قاعده «بسیط الحقیقة» استوار است. او می‌نویسد: «کل بسیط الحقیقة فهو کل الاشياء و ليس بشيء منها» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸). حقیقت بسیط همه کمالات را دارد و از هر حدی منزّه است؛ اگر واجب محدود باشد، فاقد کمالی می‌شود و فقر در ذاتش راه می‌یابد. پس واجب الوجود که بسیط مطلق است، بی نهایت بالفعل است. علامه طباطبایی نیز در تأیید این مبنا می‌نویسد: «لو كان له حدّ لكان له فقد، و الفقد امكانية تنافي الوجوب» (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۵). هر حد نشانه فقدان است و فقدان با وجوب وجود سازگار نیست. بنابراین، بی نهایت بودن واجب نه صرف نفی کمیت، بلکه اثبات بساطت و غنای مطلق وجود است.

در نتیجه، همه براهین فلسفی از ابن سینا تا ملاصدرا و علامه طباطبایی در یک معنا مشترک‌اند: واجب الوجود به سبب وجوب ذاتی و بساطت وجودی خویش، از هرگونه حد، ماهیت و نقص پیراسته است. این حقیقت، اساس همه تفسیرهای فلسفی از لایتناهی واجب الوجود را تشکیل می‌دهد (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۵).

## ۳-۲. نتایج فلسفی بی‌نهایتی واجب: اطلاق، احاطه و قیومیت

از اصل بی‌نهایت بودن واجب‌الوجود، نتایج فلسفی متعددی به دست می‌آید که مهم‌ترین آن‌ها سه امر است: اطلاق وجود، احاطه قیومی و بساطت مطلق ذات. نخست، «اطلاق وجود» بدین معناست که وجود واجب در هیچ حد و تعینی محصور نیست. ملاهادی سبزواری می‌گوید: «الوجود المطلق لا یتناهی، لانه لو تناهی لکان لغیره وجودٌ یحدّه، فکلّ حدّ فقد» (سبزواری، ۱۳۷۵، ج: ۱، ۹۳). این اطلاق، نه به معنای نامحدودی کمی، بلکه به معنای جامعیت همه مراتب کمال است. چون واجب صرف‌الوجود است، از هیچ کمالی بی‌بهره نیست و ذات او مطلق و بی‌نهایت است.

دوم، «احاطه قیومی» است. علامه طباطبایی می‌نویسد: «اللّه محیطٌ بکلّ شیءٍ، و لیس شیءٌ خارجاً عنه، و کلّ شیءٍ قائمٌ به قیاماً قیومياً» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۶: ۸۸). بر این اساس، بی‌نهایت بودن واجب به معنای احاطه وجودی او بر همه موجودات است؛ نه حضور مکانی، بلکه قیومیت ذاتی در بطن هستی. به تعبیر آیت‌الله یزدان‌پناه، نسبت متناهی و نامتناهی در فلسفه اسلامی، نسبت احاطه و احاطه‌شونده است، نه دوگانگی و تقابل (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

سوم، «بساطت مطلق ذات» است. ملاصدرا در الأسفار می‌نویسد: واجب‌الوجود «صرف‌الوجود الذی لا ماهیه له» است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۷۰). پس میان ذات و صفات او هیچ تمایزی نیست؛ همه صفات عین ذات‌اند. بساطت مطلق بدین معناست که واجب نه تنها از ترکیب ماهوی و عرضی منزّه است، بلکه از هرگونه کثرت مفهومی نیز آزاد است.

از این سه اصل، نتیجه چهارمی نیز حاصل می‌شود و آن «وحدت حقیقی وجود» است. اگر واجب‌الوجود از هر حد و قید مبرا است و سراسر هستی را در بر می‌گیرد، در نتیجه هیچ موجود مستقلی جز او وجود ندارد. آیت‌الله فیاضی می‌گوید: «وجود نامتناهی حق سراسر هستی را فرا گرفته و جز به حیثیت تقییدیه او، هیچ وجودی تحقق ندارد» (فیاضی، ۱۳۹۴: ۶۲). بدین سان، بی‌نهایت بودن واجب، به نحو منطقی به وحدت شخصی وجود می‌انجامد بی‌آنکه حلول یا اتحاد لازم آید.

در جمع‌بندی، نتایج فلسفی بی‌نهایت واجب‌الوجود را می‌توان چنین خلاصه کرد:

اطلاق ذات، فراگیری همه کمالات است؛ احاطه قیومی، حضور دائمی او در همه مراتب هستی؛ و بساطت مطلق، نفی هرگونه دوگانگی میان ذات و صفات. این سه معنا بنیان نظری تفسیر عرفانی از وحدت شخصی وجود را شکل می‌دهند و نشان می‌دهند که عرفان، ادامه مسیر استدلال فلسفی است (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷؛ طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۳).

#### ۴. مبانی عرفانی نامتناهی بودن حق تعالی

در ادامه به بررسی خواص و تنبیهات نامتناهی بودن حق تعالی از منظر عرفان اسلامی پرداخته می‌شود.

##### ۴-۱. نظریه اطلاق مقسمی و وحدت شخصی وجود

در عرفان ابن عربی، «اطلاق مقسمی وجود» محور تبیین بی‌نهایت بودن واجب‌الوجود است. مقصود آن است که وجود الهی چنان مطلق است که هر قید و حد، شأنی از شئون همان ذات مطلق است. قیصری می‌گوید: «الوجود المطلق هو المقسم للوجودات المقیده، و کل مقید فهو ظهور من ظهوراته» (قیصری، ۱۳۸۴: ۸۸۵). بدین سان، اطلاق وجود به معنای انفصال از کثرات نیست، بلکه حضور فراگیر در بطن کثرات است.

نظریه «وحدت شخصی وجود» نیز بر همین اساس استوار است. ابن عربی در فصوص الحکم می‌نویسد: «لیس فی الوجود إلا الله، و ما سوی الله فانما هو ظهوراته فی المراتب» (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۳۳۵)؛ یعنی مخلوقات عین ذات حق نیستند، بلکه تعینات و تجلیات اویند. بی‌نهایت بودن واجب بدین معناست که هیچ حدی در برابر او نیست و همه حدود به او بازمی‌گردند.

برای پرهیز از خلط میان وحدت وجود با حلول یا اتحاد، عرفا از دو اصطلاح «بینونت وصفی» و «بینونت عزلی» بهره می‌برند. امام علی (ع) فرمود: «توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة» (طبرسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۹۹). پس خداوند در وصف و مرتبه از خلق جداست، اما در وجود و تحقق، همه چیز قائم به اوست. این تعبیر، بیان دقیق عرفانی از بی‌نهایتی وجودی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶الف، ج ۶: ۳۴۴).

در این نگاه، اطلاق وجود یعنی حضور همه‌جایی حق تعالی بدون آنکه هیچ مرتبه‌ای او را در بر گیرد. این حضور مطلق همان بی‌نهایتی است که در فلسفه با عنوان «وجوب از جمیع جهات» مطرح می‌شود. آیت‌الله یزدان‌پناه می‌نویسد: «اطلاق مقسمی وجود، همان تقریر عرفانی وجوب از جمیع جهات است، با این تفاوت که در آن عقل به شهود بدل می‌شود» (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۵).

بنابراین، وحدت شخصی وجود تفسیر عرفانی بی‌نهایت واجب است: وجود مطلق که سراسر کثرات را در بر می‌گیرد، بی‌آنکه محدود گردد. چنین نگاهی نه کثرت را نفی می‌کند و نه خدا را جزئی از عالم می‌داند، بلکه همه مراتب هستی را شئون بی‌پایان همان حقیقت واحد می‌شمارد (فیاضی، ۱۳۹۴: ۶۲).

#### ۲-۴. براهین عرفانی بر وحدت شخصیه وجود

عارفان مسلمان، افزون بر شهود باطنی، برای تبیین معقول وحدت شخصی وجود، براهین عقلی - ذوقی متعددی ارائه کرده‌اند. نخست، برهان وجود ربّی و فقری است. ملاصدرا می‌گوید: «المعلول لیس له هویة مستقلة عن علته، بل هو ربط و تعلق محض بها» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۰۰). از دیدگاه عرفانی، ممکن در ذات خود فقر محض است و چون واجب غنی مطلق است، جز او حقیقتی مستقل وجود ندارد. در نتیجه، سراسر هستی، تعینات همان وجود واحد است (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج ۶: ۳۴۸).

دوم، برهان صرف‌الوجود است که ملاصدرا و علامه طباطبایی تقریر کرده‌اند. اگر وجود صرف تحقق داشته باشد، فرض دومی برای آن ممکن نیست؛ زیرا غیر عدم است. پس وجود صرف واحد است و همان واجب‌الوجود (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۳). در عرفان، این حقیقت با تعبیر «لیس فی الوجود إلا الله» بازتاب یافته است و پشتوانه عقلانی وحدت شخصی وجود به شمار می‌آید (ابن عربی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲: ۳۳۶).

سوم، برهان بی‌نهایت بودن بالفعل است که آیت‌الله جوادی آملی آن را چنین تقریر می‌کند: حقیقت نامتناهی مجال وجود مستقل برای غیر باقی نمی‌گذارد، زیرا هر حدّی برای غیر، حدّی برای نامتناهی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج ۶: ۳۵۲). بر این اساس، اگر

10.22052/se.2026.255746.1183  
 واجب بی‌نهایت بالفعل است، همه موجودات مظاهر همان وجود مطلق‌اند. همین معنا در فلسفه غرب نیز دیده می‌شود. دکارت خدا را جوهر نامتناهی می‌دانست (دکارت، ۱۳۷۹: ۱۲۹)، اما اسپینوزا با تأمل در مبانی او نتیجه گرفت که اگر جوهر واقعاً نامتناهی باشد، جایی برای جوهر دیگر باقی نمی‌ماند و تمام موجودات صفات و احوال همان جوهر الهی‌اند (اسپینوزا، ۱۳۶۰: ۲۶). استیسی نیز میان بی‌نهایت ریاضی و بی‌نهایت وجودی تمایز می‌گذارد و می‌گوید بی‌نهایت وجودی نافی هر غیر است، زیرا هر «دیگری» حدی برای مطلق خواهد بود (استیسی، ۱۳۷۹: ۲۵۰). بدین‌سان، هم در فلسفه اسلامی و هم در فلسفه غرب، بی‌نهایت بالفعل مستلزم یگانگی وجودی است.

چهارم، برهان نقلی است که بر آیات و روایات دلالت‌کننده بر احاطه وجودی خداوند استوار است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید: ۳) و «فَأَيُّ نَمَّا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵). این آیات حضور فراگیر و بی‌حد الهی را تأیید می‌کنند و عرفا آن را نشانه وحدت شخصی وجود می‌دانند (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

پنجم، برهان تواتر شهودات عرفانی است که علی‌امینی‌نژاد بیان کرده است (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج ۶: ۳۵۵). به باور او، گزارش‌های متواتر عارفان از تجربه وحدت وجود در تمدن‌های گوناگون، دلیل بر واقع‌نمایی آن شهودهاست (امینی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۲۱۱). حکمایی چون شیخ اشراق و صدرالمتألهین نیز تصریح کرده‌اند که همان‌گونه که تواتر نقلی موجب یقین است، تواتر شهودی نیز بر واقعیت دلالت دارد (قیصری، ۱۳۸۴: ۸۸۶).

نمونه‌های روشن این تواتر در اوپانیشادها و گیتا دیده می‌شود که در آن‌ها از «برهمن» به‌عنوان حقیقت مطلق یاد می‌شود که «پیش اوست، پس اوست، بالا و پایین اوست» (وپانیشادها، ۱۳۵۲: ۴۵۱؛ گیتا، ۱۳۶۶: ۷۸). این تعبیرها با مفاهیمی چون «صرف الوجود» و «اطلاق مقسمی» در عرفان اسلامی هم‌افق‌اند. همچنین ایزوتسو در تطبیق عرفان اسلامی و تائویی چین نشان داده است که هر دو نظام، ساختاری وحدت‌محور دارند (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۱۲۳). بدین‌ترتیب، تواتر شهودهای عرفانی، افزون بر بُعد تجربی، تأییدی فلسفی بر یگانگی حقیقت هستی است؛ زیرا تجربه‌ای که در دل همه مکاشفات

صادق تکرار می‌شود، نمی‌تواند پندار ذهنی باشد، بلکه نشانه تلاقی دل‌های صادق با وجود مطلق و بی‌نهایت الهی است.

## ۵. بررسی تطبیقی بی‌نهایت بودن از منظر فلسفه و عرفان

در ادامه به بررسی تطبیقی این مفهوم میان حکمای اسلامی و عرفا پرداخته می‌شود تا جایگاه بحث نزد اصحاب هریک از دو طایفه بهتر روشن گردد.

### ۵-۱. هم‌پوشانی مفاهیم «وجوب از جمیع جهات» و «اطلاق مقسمی وجود»

در تبیین فلسفی، «وجوب از جمیع جهات» به معنای آن است که ذات واجب هیچ حیث امکان و عدمی ندارد و سراسر فعلیت و غناست (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۱۲). در عرفان، این معنا با تعبیر «اطلاق مقسمی وجود» بازگو می‌شود، یعنی وجود الهی مقسم همه وجودات ممکنه است و هیچ قید و حدی در برابر او نیست (قیصری، ۱۳۸۴: ۸۸۴). آیت‌الله یزدان‌پناه می‌گوید: «آنچه حکیم در قالب وجوب از جمیع جهات می‌گوید، عارف در قالب اطلاق وجود بیان می‌کند؛ یکی به زبان عقل، دیگری به زبان شهود» (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۵).

در هر دو نگرش، محور بحث نفی هرگونه امکان و نقص از ذات حق است. ملاصدرا در الأسفار می‌نویسد: «الواجب بالذات لا ماهیة له، لأن الماهیة حدّ و تقیید، و اللامحدود لا ماهیة له» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸). همین گزاره در عرفان به شکل دیگری ظاهر می‌شود: «الحق لا یعیّن إلا بتعیّناته، و هو فی ذاته منزّه عن کلّ حدّ» (ابن‌عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۳۳۲). بدین‌سان، در هر دو دستگاه، تحدید، نفی وجوب است و نفی تحدید، اثبات اطلاق.

تفاوت اساسی آن است که فلسفه، وجوب از جمیع جهات را در چارچوب استدلال وجودی می‌بیند، در حالی که عرفان آن را در مقام شهود تفسیر می‌کند. امینی‌نژاد در تحلیل خود می‌گوید: «عارف به بی‌نهایت بودن واجب از راه شهود فقر ممکنات می‌رسد، فیلسوف از طریق تحلیل وجوب و امکان» (امینی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۲۱۱). بنابراین، اختلاف در روش است، نه در مضمون.

آیت الله جوادی آملی نیز می نویسد: «اطلاق مقسمی وجود همان وجوب از جمیع جهات است در چهره عرفانی، و فلسفه و عرفان در این مقام به هم می رسند» (جوادی آملی، ۱۳۸۶ ب، ج ۲: ۴۲۶). این هم پوشانی نشان می دهد که مبانی هستی شناختی دو رویکرد نه تنها متباین نیستند، بلکه از دو زاویه مختلف یک حقیقت واحد را آشکار می سازند.

نتیجه تطبیق این دو مفهوم آن است که بی نهایت بودن واجب الوجود، در هر دو زبان عقل و عرفان، بیانگر اطلاق ذاتی وجود است. فلسفه آن را از راه ضرورت وجودی می فهمد و عرفان از راه حضور مطلق حق در همه مراتب هستی. در هر دو صورت، حد و ماهیت با ذات واجب سازگار نیست و بی نهایی او عین وجود اوست (یزدان پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

## ۲-۵. نسبت نامتناهی بودن و وحدت شخصی وجود

نامتناهی بودن واجب الوجود در تلقی فلسفی، به معنای «نفی هر حد و قید از حقیقت وجود» و در نتیجه «احاطه قیومی» و «حضور مطلق» است؛ در حالی که عرفان همین حضور مطلق را به زبان «وحدت شخصی وجود» تقریر می کند. صورت بندی پژوهشی مسئله این است که آیا می توان بی نهایت بودن بالفعل را پذیرفت و در عین حال، برای کثرات «استقلال وجودی» قائل شد؟ متون مبنا، از یک سو با تقریر عرفانی وحدت، و از سوی دیگر با تقریر برهانی حکمت متعالیه، نشان می دهند که اختلاف اصلی در «نحوه تبیین نسبت حق و خلق» است نه در اصل پذیرش اطلاق و نامحدودی واجب (یزدان پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج ۶: ۳۵۰).

در گام نخست، تقریر عرفانی با یک گزاره کانونی صورت می گیرد: عبارات ابن عربی بر این دلالت می کند که آنچه در برابر حق پنداشته می شود، در واقع «مظهر» است نه «مستقل» (ابن عربی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲: ۳۳۵). تحلیل این گزاره نشان می دهد که وحدت شخصی، نفی «واقعیت ظهورات» نیست، بلکه نفی «ثبوت مستقل» برای آن هاست؛ زیرا اگر موجودات در عرض حق صاحب وجود مستقل باشند، عملاً «حد» برای مطلق ساخته می شود. در دستگاه فلسفی نیز همین مضمون با قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشياء» تقریر می شود؛ یعنی حقیقت

بسیط مطلق، جامع کمالات است، بی آنکه به مرتبه‌های محدود فرو کاسته شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸).

از اینجا، رابطه منطقی «نامتناهی بودن» و «وحدت شخصی» روشن‌تر می‌شود: اگر واجب بالفعل نامتناهی باشد، هر «غیر مستقل» به منزله حد و مرز برای او عمل می‌کند؛ بنابراین وحدت شخصی نه یک ادعای افزوده، بلکه نتیجه تحلیل مفهوم اطلاق است. امینی نژاد دقیقاً همین ملازمه را برجسته می‌کند: اگر واجب «بی‌نهایت بالفعل» باشد، «هیچ غیر مستقلی» در برابر او نیست و وحدت شخصی «نتیجه طبیعی» بی‌نهایت وجودی است (امینی نژاد، ۱۳۹۵: ۲۱۱). در مقام مقابله، اگر کسی بخواهد هم بی‌نهایت بالفعل را بپذیرد و هم کثرت مستقل را حفظ کند، باید توضیح دهد آن استقلال چگونه بدون تحدید مطلق ممکن است؛ و متون مبنا عملاً نشان می‌دهند که این جمع، یا به محدودسازی اطلاق می‌انجامد یا به دوگانگی ناسازگار با اصل توحید.

برای رفع سوءبرداشت حلول‌گرایانه، این پژوهش بر مفهوم «بینونت وصفی» تکیه می‌کند: عرفا می‌گویند وحدت شخصی، نفی غیر نیست، نفی استقلال غیر است؛ و شاهد نقلی آن کلام امیرالمؤمنین (ع) است که تمایز حق و خلق را «بینونة صفة» می‌داند نه «بینونة عزلة» (طبرسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۹۹). این بیان، در فلسفه با «قیام ممکن به واجب» هم‌ارز می‌شود؛ یعنی ممکن در ذات خود قائم به واجب است و استقلال ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۵). نتیجه تحلیلی این تطبیق آن است که وحدت شخصی، به جای نفی مراتب و تعینات، سطح ثبوت آن‌ها را «رابطی و وابسته» می‌فهمد؛ و بدین‌سان، هم اطلاق واجب محفوظ می‌ماند و هم واقع‌نمایی جهان به صورت «ظهورات غیر مستقل» تفسیر می‌شود.

از منظر روش‌شناختی نیز، پژوهش نشان می‌دهد که فلسفه و عرفان دو مسیر متفاوت با یک مقصد دارند: فلسفه از راه اثبات وجوب مطلق و لوازم آن به وحدت نزدیک می‌شود و عرفان از راه شهود وحدت شخصی، نامتناهی بودن واجب را فهم می‌کند (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷). این همگرایی وقتی استحکام می‌یابد که با تقریر قرآنی نیز پیوند بخورد؛ به همین جهت آیت‌الله جوادی آملی «توحید صمدی» را نزدیک به «وحدت شخصی» می‌داند و آن را مبتنی بر بی‌حد و بی‌خلأ بودن حق تفسیر می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج ۶: ۳۴۵).

بنابراین، در تحلیل نهایی، وحدت شخصی اگر «درست فهم شود»، نه بیرون از توحید قرآنی بلکه صورت عمیق‌تر همان توحید است (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج ۶: ۳۴۵؛ همو، ۱۳۸۶ ب: ۳۵۰).

باین حال، برای دقت پژوهشی باید نشان داد اختلاف‌ها دقیقاً کجا رخ می‌دهند؛ مناقشه آیت‌الله فیاضی و آیت‌الله رمضانی صرفاً نمونه‌ای از این گره‌گاه است. هر دو «بی‌نهایت بالفعل بودن واجب» را می‌پذیرند، اما در تبیین نسبت خالق و مخلوق اختلاف دارند: آیت‌الله فیاضی نظریه «تداخل وجودی» را برای حفظ اطلاق همراه با واقعیت مخلوقات پیشنهاد می‌کند، و آیت‌الله رمضانی آن را ناسازگار با اطلاق می‌داند (رمضانی، ۱۳۹۲: ۱۹-۲۱). آیت‌الله فیاضی با تمثیل «نور و بلور» می‌خواهد نشان دهد حق در اشیا حاضر است اما اشیا «مستهلک» نمی‌شوند و تداخل به معنای «اشتراک در وعای وجودی» است نه یگانگی در ذات (فیاضی، ۱۳۹۴: ۱۰-۹). در مقابل، آیت‌الله رمضانی استدلال می‌کند فرض هر نوع دوگانگی حوزه‌ای، به تحدید مطلق می‌انجامد و مثال نور و بلور «نفوذ» را می‌نمایاند نه «احاطه مطلق»؛ پس اگر حق واقعاً بی‌نهایت است، وجود مستقل در برابر او معقول نیست (رمضانی، ۱۳۹۲: ۲۲-۲۰؛ همان: ۲۶-۲۴). پژوهش همچنین نشان می‌دهد آیت‌الله رمضانی با مفهوم «تجلی و ظهور» و با استناد به مضمون دعای جوشن کبیر، ایجاد را «افزایش در ذات» نمی‌داند بلکه «اظهار» می‌فهمد (همان: ۲۸)، درحالی‌که آیت‌الله فیاضی نگران تفسیر نزدیک به حلول است و از تعبیر «حظ نامتناهی برای خدا و حصه محدود برای مخلوقات» استفاده می‌کند (فیاضی، ۱۳۹۴: ۳۲). جمع‌بندی خود متون مبنا نیز این است که هر دو علم دغدغه مشترک دارند اما یکی بیشتر به حفظ تمایز و دیگری به استلزام منطقی اطلاق گرایش دارد (فیاضی، ۱۳۹۴: ۴۲-۴۰؛ رمضانی، ۱۳۹۲: ۳۶).

تقریر فلسفی علامه طباطبایی می‌تواند معیار ارزیابی این اختلاف‌ها باشد: او با برهان «صرف الوجود» می‌گوید وجود «صرف و واحد» است و «ثانی» نمی‌پذیرد، چون هر غیر، باطل است (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۵). تحلیل این گزاره نشان می‌دهد اگر ثانی‌ناپذیری در سطح «حقیقت وجود» اثبات شود، کثرت مستقل هم‌عرض منتفی می‌شود، اما کثرت مراتب و تعینات به مثابه شئون ظهور، می‌تواند محفوظ بماند؛ و این دقیقاً همان نقطه‌ای است که با

خوانش عرفانی وحدت شخصی سازگار می‌شود. در پیوند با سلوک معرفتی نیز، متون مبنا به «معرفت نفس» به عنوان طریق وصول اشاره می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۶۹: ۴۹) و آیت‌الله جوادی آملی آن را در امتداد «راه صدیقین» می‌نشانند که عقل و عرفان را به هم می‌رساند (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج ۶: ۳۵۲). در نتیجه، اختلاف بیان (برهانی و قرآنی - ذوقی) مانع هم‌افقی معنا نیست (همان: ۳۵۵؛ طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۳).

در نهایت، صورت‌بندی صدرایی مسئله، چارچوبی فراهم می‌کند که هم «نامتناهی بودن ذاتی» واجب و هم «وابستگی ربطی» ممکنات تبیین شود. ملاصدرا با این مبنا که واجب «صرف الوجود» و «فاقد ماهیت» است، نتیجه می‌گیرد هرچه حد دارد ماهیت دارد و چون واجب ماهیت ندارد، لاحدّ است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸؛ همان: ۲۷۰؛ نبویان و نبویان، ۱۳۹۲: ۱۸۸). سپس با قاعده «بسیط الحقيقة...» جامعیت کمالی حق را توضیح می‌دهد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۷۲) و با تفکیک «بی‌نهایت بالذات» از «بی‌نهایت بالعرض» نشان می‌دهد لایتنهای ذاتی مخصوص واجب است و ممکنات نهایتاً در دوام یا مراتب تشکیک، وصفی تبعی می‌یابند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۷۵؛ سعیدی مهر و شهیدی، ۱۳۸۲: ۸۷-۷۲). همچنین تشکیک طولی، تبیین می‌کند که مراتب ممکن پرتوی از وجود مطلق‌اند و به اندازه ضعفشان محدود می‌شوند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۷۸؛ اکبرزاده نجار و همکاران، ۱۴۰۳). نتیجه این دستگاه آن است که اگر حق «وجود لا حدّ له» باشد، ماسوی «قیاماً ربطیاً» دارد و کثرات، شئون و تجلیات‌اند نه اعیان مستقل؛ و بدین‌سان، نامتناهی بودن واجب عین اطلاق و وحدت شخصی وجود تفسیر می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۸۰؛ دانا و جوادی، ۱۳۹۷؛ یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

## ۶. بحث و بررسی

در «بحث و بررسی» نسبت بی‌نهایت بودن بالفعل واجب با وحدت شخصی وجود، باید نخست روشن کرد که نزاع اصلی نه بر سر اصل نامتناهی بودن، بلکه بر سر لوازم منطقی آن در باب نسبت حق و خلق است. متون مبنا تصریح می‌کنند که اگر واجب «سراسر فعلیت» و

منزه از هر حدّ و قید و حیث عدمی باشد، دیگر چیزی «در برابر» او باقی نمی‌ماند و این نتیجه همان وحدت شخصی وجود است، هرچند در زبان فلسفی با «وجوب از جمیع جهات» و در زبان عرفانی با «اطلاق مقسمی وجود» بیان شود (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷). از همین زاویه، مسئله به صورت یک ملازمه استدلالی مطرح می‌شود: پذیرش «بی‌نهایت بالفعل» یا باید به نفی استقلال ماسوی بینجامد یا باید به نحوی از تحدید مطلق تن دهد؛ و همین دوگانه، مبنای ارزیابی دیدگاه‌هاست.

برای استحکام این ملازمه، پژوهش به دو شاهد فلسفی تکیه می‌کند که به صورت مستقیم «نفی امکان و عدم» از ذات واجب را می‌فهمانند. ابن‌سینا در الشفا می‌گوید: «الواجب من جمیع جهاته واجب، و لا يتطرق اليه امکان و لا عدم» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۱۲)؛ این عبارت نشان می‌دهد واجب نه فقط از حیثی واجب، بلکه از همه جهات واجب است و هیچ رخنه‌ای برای امکان و عدم ندارد. ملاصدرا نیز با تقریر ماهیت‌زدا از واجب، حدّ را مستلزم ماهیت می‌داند و چون واجب را «صرف الوجود» می‌گیرد، نتیجه می‌دهد: «حدّه أن لا حدّ له، لأنّ الحدّ يستلزم ماهیةً، و الواجب صرف الوجود لا ماهیة له» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۷۰). مقابله این دو تقریر نشان می‌دهد که «بی‌حدی» در این سنت، یک امر سلبی صرف نیست، بلکه بر یک مبنای ایجابی استوار است: واجب چون فعلیت محض و فاقد ماهیت است، نمی‌تواند در کنار «غیر مستقل» قرار گیرد؛ زیرا استقلال غیر، مستلزم مرزبندی در ساحت هستی خواهد بود.

در اینجا، نقطه فشار استدلالی همان چیزی است که قیصری آن را تناقض درونی جمع میان «اطلاق نامتناهی» و «کثرت مستقل هم‌عرض» می‌داند: اگر واجب هیچ جهت عدمی ندارد و همه کمالات را داراست، فرض وجودهای مستقل در عرض او بازگشت به تحدید نامتناهی است؛ زیرا هر موجود مستقل به ناچار «حدّ» می‌سازد و با اطلاق ذاتی ناسازگار است (قیصری، ۱۳۸۴: ۸۸۴). بنابراین، در مقام بررسی، راه گریز از این تناقض یا این است که استقلال ماسوی نفی شود و ماسوی در مقام «شئون و تعینات» تفسیر گردد، یا اینکه بی‌نهایت بالفعل به نحوی تأویل شود که اطلاق واقعی وجودی را از دست بدهد. پژوهش در

همین نقطه موضع گیری می کند و نتیجه می گیرد بی نهایت بالفعل «منطقاً» به وحدت شخصی وجود می انجامد، نه به دوگانه انگاری (یزدان پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

درعین حال، برای پرهیز از این توهم که وحدت شخصی مساوی با حلول یا نفی تمایز است، پژوهش از دو تبیین مکمل بهره می گیرد: یکی بیان عرفانی «بینونت وصفی» و دیگری بیان فلسفی «قیام ربطی». در نقل علوی آمده است: «توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة» (نهج البلاغه: خطبه ۱)؛ یعنی تمایز حق و خلق، تمایز وصفی است نه جدایی عزلی و انفصالی. آیت الله جوادی آملی نیز همین معنا را در افق توحید تفسیر می کند و آن را ناظر به نفی جدایی وجودی و اثبات حضور قیومی می داند (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج ۶: ۳۵۵). جمع این دو شاهد، نتیجه تحلیلی دقیقی دارد: وحدت شخصی، «نفی غیر» نیست؛ «نفی استقلال غیر» است، و تمایز حق و خلق در ساحت تعینات محفوظ می ماند، بی آنکه دوگانگی وجودی هم عرض ساخته شود.

با توجه به این چارچوب، در مقام انتخاب دیدگاه، نظریه ای معقول تر است که هم اطلاق نامتناهی را بی تأویل حفظ کند و هم مرز عدم حلول را با تحلیل دقیق «تعیّن و ظهور» روشن سازد. پژوهش با تکیه بر ملازمه فوق و نیز با ارجاع به نتیجه «بسیط الحقیقه»، عملاً جانب دیدگاهی را می گیرد که وحدت شخصی را لازمه بی نهایت بالفعل می داند: «بسیط الحقیقه کلّ الاشياء و ليس بشيء منها» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸). تحلیل این قاعده در این بحث چنین است: اگر حق حقیقت بسیط مطلق باشد، جامع کمالات مراتب است (کلّ الاشياء)، اما به هیچ حدّ و تعین مقید فرو کاسته نمی شود (لیس بشيء منها). بنابراین، می توان از «وحدت شخصی حقیقت وجود» دفاع کرد، بی آنکه به «حلول حدّی» ملتزم شد؛ چون حدها به مرتبه ظهور تعلق می گیرد نه به حقیقت مطلق ظاهر.

اکنون با تثبیت این انتخاب (ملازمه بی نهایت بالفعل با وحدت شخصی وجود)، باید «آثار» آن را در نظام فلسفی - الهیاتی بررسی کرد. نخستین اثر، احاطه و قیومیت است: وقتی وحدت شخصی به عنوان لازمه بی نهایت بالفعل پذیرفته شود، دیگر معنای احاطه صرف نفوذ یا حضور مکانی نیست، بلکه قیام همه چیز به حق است؛ همان چیزی که ملاصدرا با قاعده بسیط الحقیقه پشتیبانی می کند (همان، ۲۶۸: ج ۲) و آیت الله یزدان پناه آن را به زبان

پیوند فلسفه و عرفان توضیح می‌دهد (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷). در این افق، جهان «در کنار» حق نیست؛ بلکه «قائم به» اوست و این قیام، صورت هستی‌شناختی همان وحدت شخصی است.

اثر دوم، جامعیت صفات و عینیت صفات با ذات است؛ زیرا اگر واجب هیچ جهت عدمی ندارد و همه کمالات وجودی را بالفعل داراست، صفات کمالیه نمی‌توانند چیزی افزوده بر ذات باشند. پژوهش برای این نتیجه، هم به تعبیر ابن‌سینا دربارهٔ وجوب از جمیع جهات و نفی امکان و عدم اشاره دارد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۱۲) و هم به تقریر علامه طباطبایی دربارهٔ اطلاق صرف وجود و نتایج توحیدی آن (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۳). در تحلیل تلفیقی، وحدت شخصی این پیامد را تشدید می‌کند: چون حقیقت وجود واحد است، کمالات وجودی مراتب، به‌نحو اشد و اتم در ذات مطلق حاضر است و از این‌رو، صفت «حاشیه» ذات نیست، بلکه «نحو حضور ذات» است.

اثر سوم، نفی تغییر و تکامل از ذات حق است؛ زیرا بی‌نهایت بالفعل یعنی فعلیت محض، و هر تغییر مستلزم خروج از قوه به فعل است. ملاصدرا تصریح می‌کند: «الواجب لا يتغير لأنه كل الكمال ومنزه عن النقص» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۷۵) و آیت‌الله جوادی آملی نیز ثبات مطلق حق را در امتداد فهم توحید صمدی و بی‌خلأ بودن ذات تبیین می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۶الف، ج ۶: ۳۴۶). در تحلیل، پذیرش وحدت شخصی موجب می‌شود «فعل الهی» نیز به‌صورت «ظهور و تجلی» فهم شود، نه تغیر در ذات؛ یعنی کثرت افعال در ساحت تعینات است، نه در ساحت حقیقت نامتناهی.

اثر چهارم، سامان‌مندی کثرت در قالب تشکیک و نسبت ظلی است، نه کثرت مستقل. پژوهش به‌روشنی نشان می‌دهد که در نظام صدرایی، مرتبهٔ اعلی یعنی وجود واجب بی‌نهایت است و دیگر مراتب نسبت و ظل آن‌اند (همان، ج ۲: ۲۷۸؛ یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۵). تحلیل این اثر این است که وحدت شخصی، «کثرت» را حذف نمی‌کند، بلکه جای آن را از «عرضیت استقلالی» به «طولیت ربطی» منتقل می‌سازد؛ در نتیجه، هم توحید محفوظ می‌ماند و هم جهان معنا پیدا می‌کند: جهان، مراتب ظهور حقیقت واحد است، نه مجموعه‌ای از وجودهای بریده از مبدأ.

اثر پنجم، غنا و استقلال مطلق واجب و درمقابل، فقر ذاتی ممکن است. ابن سینا می‌گوید: «الواجب لا يحتاج إلى غيره لأنه تامّ من جميع الجهات» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۱۶) و ملاصدرا نیز می‌گوید: «الواجب لا يطلب لأنه كمال مطلق» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۸۰). در تلفیق با وحدت شخصی، این نتیجه عمق بیشتری می‌گیرد: اگر حقیقت وجود یکی است و ماسوی ظهورات غیرمستقل اند، نیازمندی ممکن یک امر عرضی نیست، بلکه «ساختار هستی او» است؛ ازاین‌رو، «غنا» در حق، صرف بی‌نیازی عملی نیست، بلکه معنای هستی‌شناختی یگانگی حقیقت وجود است.

درنهایت، مجموعه «تنبیهات» نیز در پرتو این انتخاب قابل صورت‌بندی است: ۱. بی‌نهایت بودن واجب مفهومی ایجابی است و به حضور مطلق می‌انجامد، نه صرف نفی حد (رمضانی، ۱۳۹۴: ۳۶)؛ ۲. فرض دو حوزه مستقل برای حق و خلق، مستلزم تناهی و تحدید در حق است و با بی‌نهایت بالفعل سازگار نیست (رمضانی، ۱۳۹۴: ۳۶)؛ ۳. لایتناهی واجب مبنای صفات ثبوتیه و فعلیت محض است (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷)؛ ۴. این اصل، مبنای فهم توحید صمدی و بی‌خلأ بودن ذات است (جوادی آملی، ۱۳۸۶الف، ج ۶: ۳۵۰)؛ ۵. تمایز الهیات وجودی اسلامی از تلقی‌های محدودانگار در همین نکته است که خدا «عین وجود مطلق» است نه «بالاترین موجود»؛ چنان‌که تحلیل‌های طباطبایی در باب صرف‌الوجود بر آن دلالت دارد (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵۵). بنابراین، نتیجه بحث و بررسی این است که پذیرش بی‌نهایت بالفعل واجب، اگر بر مبنای نفی ماهیت و نفی هر حیث عدمی فهم شود، به نحو منقح به وحدت شخصی وجود می‌رسد و آثار آن، از قیومیت تا تشکیک و از جامعیت صفات تا توحید صمدی، در یک شبکه منسجم قابل تلفیق و تقریر پژوهشی است (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۱۲؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸؛ یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۲۶۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶الف، ج ۶: ۳۵۵).

## ۷. نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که «لایتناهی بودن واجب‌الوجود» در سنت حکمی اسلامی صرفاً یک وصف کمالی در کنار سایر اوصاف نیست، بلکه نقش اصل سامان‌دهنده‌ای را ایفا می‌کند که

مرز هستی‌شناختی واجب و ممکن را تعیین و نسبت حق و خلق را تبیین‌پذیر می‌سازد. براساس یافته‌ها، معنای لایتناهی در این دستگاه، از سنخ کمّیت بی‌پایان یا امتداد عددی نیست، بلکه نفی هر گونه حدّ، قید و حیث عدمی از ذات واجب و اثبات فعلیت محض و اطلاق وجودی است. از همین رو، مسئله لایتناهی نه فقط در قلمرو الهیات نظری، بلکه در بنیان‌های هستی‌شناسی، تحلیل علیّت و فهم نسبت وجودی مراتب هستی اثرگذار است.

نتایج تحقیق در بخش براهین فلسفی آشکار ساخت که از ابن‌سینا تا ملاصدرا، بی‌نهایت بودن واجب به مثابه نتیجه‌ای منطقی از «وجوب ذاتی»، «غناي محض» و «بساطت مطلق» صورت‌بندی می‌شود. در این چارچوب، هر نهایت و تحدیدی ملازم با ماهیت، امکان، و فقر وجودی است؛ بنابراین، اثبات «وجوب از جمیع جهات» به طور مستقیم به نفی امکان و عدم از ذات واجب و درنهایت به اثبات بی‌نهایت بالفعل می‌انجامد. اهمیت این نتیجه در آن است که لایتناهی در فلسفه اسلامی، فرع یک شهود یا ذوق شخصی تلقی نمی‌شود، بلکه بر مبنای تحلیل دقیق نسبت ماهیت و وجود و لوازم امکان و وجوب بنا می‌گردد.

یافته‌های بخش عرفان نظری نیز نشان داد که همان حقیقت لایتناهی، در زبان شهودی با مفاهیمی مانند «اطلاق مقسمی وجود» و تفسیر جهان به مثابه «شئون و تجلیات» تقریر می‌شود. در این افق، عارف با ادراک فقر وجودی ممکنات و مشاهدۀ احاطۀ قیومی حق، به این جمع‌بندی می‌رسد که وجود مطلق چنان فراگیر است که هیچ «در برابر» و «بیرون»ی برای آن قابل فرض نیست. بر این مبنا، کثرت‌های عالم نه نفی می‌شوند و نه بی‌اعتبار می‌گردند، بلکه سطح ثبوت آن‌ها از استقلال هم‌عرض به ظهورات و تعینات وابسته منتقل می‌شود؛ انتقالی که امکان جمع میان تنزیه و حضور را در تبیین توحیدی جهان فراهم می‌سازد.

از مهم‌ترین دستاوردهای پژوهش، تبیین ملازمۀ وجودی و منطقی میان «بی‌نهایت بودن بالفعل واجب» و «وحدت شخصی وجود» است. نتایج نشان می‌دهد هر قرائتی که بی‌نهایت بالفعل را به معنای اطلاق حقیقی وجودی بپذیرد، ناگزیر باید استقلال وجودی ماسوی را نفی کند؛ زیرا فرض وجود مستقل در کنار حقیقت نامتناهی، به نحو ناگزیر به تحدید مطلق و تبدیل نامتناهی به متناهی هم‌عرض خواهد انجامید. بنابراین، وحدت

شخصی در این تحقیق نه به عنوان گزاره‌ای پیشینی یا صرفاً عرفانی، بلکه به مثابه پیامد پارادایمی لایتناهی بالفعل و صورت منسجم توحید وجودی بازسازی شد.

این مطالعه همچنین نشان داد که هم‌پوشانی عمیقی میان «اجوب از جمیع جهات» در فلسفه و «اطلاق مقسمی» در عرفان وجود دارد. تفاوت این دو رویکرد عمدتاً روش‌شناختی است: یکی از مسیر تحلیل عقلی و دیگری از مسیر شهود حضوری به یک حقیقت می‌رسند. از حیث محتوا، هر دو به نفی ماهیت از واجب، اثبات بساطت و اطلاق ذاتی و درنهایت به نفی ثانی مستقل در ساحت وجود رهنمون می‌شوند. بر این اساس، یافته‌ها نشان می‌دهد نزاع‌های ظاهری میان فلسفه و عرفان، در بسیاری موارد ناشی از تفاوت زبان و سطح تقریر است و با تنقیح مفاهیم می‌توان به هم‌افقی معنایی قابل دفاع دست یافت.

در مقام داوری میان رویکردهای رقیب، تحقیق نشان داد الگوهایی که به نوعی «دوساحتی‌انگاری» یا «تبیین‌های مبتنی بر استقلال دو حوزه وجودی» گرایش دارند، با لوازم اطلاق نامتناهی سازگار نیستند. هر تبیینی که برای حق و خلق نوعی تقابل وجودی هم‌عرض یا حوزه‌های مستقل در نظر بگیرد، عملاً فضای «بیرون از احاطه» را مفروض می‌گیرد و در نتیجه، معنای لایتناهی بالفعل را تضعیف می‌کند. از منظر این پژوهش، تبیین منسجم‌تر آن است که کثرت را در سطح مراتب ظهور، نسبت ربطی و تشان تحلیل کند، نه در سطح استقلال وجودی؛ زیرا تنها در این صورت است که هم اطلاق و هم واقع‌نمایی جهان، بدون افتادن در تعطیل یا حلول، قابل جمع می‌شود.

افزون بر نتایج نظری، آثار و تنبیهات هستی‌شناختی این جمع‌بندی نیز روشن شد: لایتناهی بالفعل به معنای قیومیت و احاطه حقیقی است؛ جامعیت کمالات را در قالب عینیت صفات با ذات پشتیبانی می‌کند؛ نفی تغییر و تکامل از ذات را به عنوان لازمه فعلیت محض تثبیت می‌نماید؛ و در تبیین نظام عالم، کثرت را در چارچوب تشکیک، فقر ذاتی و نسبت ظلی صورت‌بندی می‌کند. بدین ترتیب، «وحدت شخصی وجود» در این تحقیق صرفاً یک نتیجه فرعی نبود، بلکه به منزله چارچوبی تبیینی برای پیوند دادن چندین مسئله کلیدی الهیات وجودی - از علیت و فقر ممکن تا تفسیر حضور حق - عمل کرد.

در پایان، نتیجه کلی این پژوهش آن است که «بی‌نهایت بودن واجب‌الوجود» نقطه هم‌گرایی عقل و شهود در حکمت اسلامی را در عالی‌ترین سطح ممکن نشان می‌دهد و می‌تواند مبنایی استوار برای بازاندیشی مسائل الهیاتی معاصر فراهم آورد؛ ازجمله تبیین نسبت خدا و جهان، نسبت تنزیه و تشبیه، و امکان ارائه الگویی غیر دوگانه‌انگار از رابطه خالق و مخلوق. درعین حال، تحقیق حاضر نشان می‌دهد هرگونه بهره‌برداری دقیق از این اصل، نیازمند تنقیح مفاهیم کلیدی مانند «اطلاق»، «تعین»، «ظهور»، «استقلال» و «رابطیت» است تا هم از سوءفهم‌های حلول‌گرایانه و هم از قرائت‌های تعطیل‌گرا مصون بماند. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، این شبکه مفهومی با تمرکز بر پیامدهای انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی وحدت شخصی وجود و نیز نسبت آن با زبان قرآن و دعاها، به‌صورت منقح‌تر و مسئله‌محورتر توسعه یابد.

## منابع

قرآن کریم.

- نهج البلاغه. گردآورنده: شریف رضی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۴۰۴ق). الشفا: الالهیات. قم: منشورات المكتبة المرعشیه.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۴۰۵ق). الفتوحات المکیه. بیروت: دار صادر.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (بی‌تا). فصوص الحکم. به‌کوشش ع. عفیفی. قاهره: دارالکتب المصریه.
- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۶۰). اخلاق. ترجمه محسن جهانگیری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- استیس، والتر ترنس. (۱۳۷۹). عرفان و فلسفه. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: طرح نو.
- امینی نژاد، علی. (۱۳۹۵). عرفان نظری. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- اوپانیشادها. (۱۳۵۲). سر اکبر. ترجمه دارا شکوه. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ایزوتسو، توشی‌هیکو. (۱۳۷۸). صوفیسم و تائوئیسم: تطبیق عرفان ابن عربی و عرفان چینی. ترجمه محمدجواد گوهری. تهران: نشر روزنه.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶الف). تسنیم: تفسیر موضوعی قرآن کریم (جلد ۶). قم: مرکز نشر اسراء.

جوادى آملی، عبدالله. (۱۳۸۶ ب). رحيق مختوم: شرح حکمت متعالیه در قرآن و عرفان. قم: مرکز نشر اسراء.

دانا، سید علیرضا و جوادى، محسن. (۱۳۹۷). بود و نمود؛ تحلیل دیدگاه ملاصدرا درباره وحدت وجود. دوفصلنامه علمی حکمت صدرایی، ۷ (۱)، ۵۷-۷۰. doi: ۱۰/۳۰۴۷۳/pms.۲۰۱۸/۵۰۱۱

دکارت، رنه. (۱۳۷۹). تأملات در فلسفه اولی. ترجمه یدالله موقن. تهران: خوارزمی.

رمضانی، حسن. (۱۳۹۲). تحریر تمهید القواعد فی شرح قواعد التوحید و الوجود. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

سبزوارى، ملاهادی. (۱۳۷۵). شرح منظومه. قم: بوستان کتاب.

سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (۱۳۸۰). حکمة الاشراق. تهران: انتشارات سروش.

سعیدی مهر، محمد، و شهیدی، سعیده سادات. (۱۳۸۲). بررسی تحلیلی اصل علیت بر مبنای وحدت شخصی وجود در حکمت متعالیه. پژوهش‌های فلسفی-کلامی، ۴ (۱۵-۱۶)، ۷۲-۸۷.

شبستری، محمود. (۱۳۸۵). گلشن راز. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۸۲). الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة العقلية. چ ۳. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - مکیگل.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۶۳). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۶۹). رساله الولاية. قم: بوستان کتاب.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۵). نهاية الحکمة. چ ۲. قم: بوستان کتاب.

فخرالدین رازی (فخر رازی)، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ ق). المباحث المشرقية فی علم الالهيات و الطبيعيات. بيروت: دارالکتب العلمیه.

فیاضی، غلامرضا. (۱۳۹۴). شرح نهاية الحکمة. قم: مرکز بین‌المللی علوم اسلامی.

قیصری، داوود بن محمود. (۱۳۸۴). شرح فصوص الحکم ابن عربی. قم: انتشارات بیدار.

گرجیان، علی‌اکبر. (۱۳۹۴). مقاله‌هایی در الهیات فلسفی معاصر. تهران: سمت.

گیتا، بهاگاواد. (۱۳۶۶). گیتا: کتاب مقدس هندوان. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر.

نویان، سید محمد مهدی و نویان، سید محمود. (۱۳۹۲). وحدت وجود از دیدگاه صدرالمتألهین. آیین حکمت، ۵ (۱۸)، ۱۷۷-۲۰۷.

اکبرزاده نجار، فاطمه، الهی منش، رضا، ابوالحسنی، رحمان و کیوانفر، محمد. (۱۴۰۳). بررسی مقایسه گونه اندیشه وحدت شخصی وجود از دیدگاه عرفا و ملاصدرا. (۲۰۹۰۲۴) پژوهشنامه مذاهب اسلامی.

یزدان پناه، سید یدالله. (۱۳۹۰). مبانی عرفان نظری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

## From the Simplicity of the Divine Essence to the Unity of Being: A Comparative Examination of the Infinitude of the Necessary Existent in the Islamic Philosophical-Mystical Tradition

Sayyed Nima Norouzi

Higher levels of Qom Seminary, Qom, Iran (Corresponding Author); Email: [n.nima1376@gmail.com](mailto:n.nima1376@gmail.com)

Ali Amini Nejad

Professor of advanced and higher levels of philosophy and theoretical mysticism, Qom Seminary, Qom, Iran. Email: [aamininejad@ismc.ac.ir](mailto:aamininejad@ismc.ac.ir)

Received: ?/?/?

Accepted: ?/?/?

### Introduction

The question of the infinitude of the Necessary Existent is among the most fundamental topics in rational and mystical theology in the Islamic tradition. In Islamic philosophy, from Avicenna to Mullā Ṣadrā, divine infinitude is seen as a direct consequence of essential necessity and existential simplicity; for any limitation indicates possibility and need, while the Necessary Existent, being “necessary from all aspects,” is free from any possibility or deficiency. In contrast, mystics, relying on intuitive vision, interpret divine infinitude through the theory of the *personal unity of existence* and the concept of the *absolute division of existence*, meaning that the absolute divine being pervades all levels of reality and has no limit. Despite the richness of the sources, the relationship between the philosophical concept of “necessity from all aspects” and the mystical concept of “absolute existence” has not been comprehensively examined. The theoretical significance of this issue lies in revealing the point of convergence between reason and intuition in explaining divine reality. The aim of the research is a comparative analysis of these two approaches to clarify that their difference is not in meaning but in the level of perception and expression. The research method is analytical-comparative, based on library research, whereby data from philosophical and mystical works are collected and key concepts are compared to show that philosophy and mysticism speak of the infinitude of the Necessary Existent in two different languages but with a single horizon.

### Research Findings

The findings can be categorized into several axes. First, in philosophical explanation, multiple proofs from Avicenna, Suhrawardī, Mullā Ṣadrā, and ‘Allāmah Ṭabāṭabā’ī have been advanced for the infinitude of the Necessary Being, all relying on “necessity from all aspects” and “absolute simplicity,” demonstrating that any limit or quiddity is incompatible with essential necessity. Second, in theoretical mysticism, the doctrines of the *absolute division of existence* and the *personal unity of existence* are presented as the intuitive articulation of divine infinitude, wherein all multiplicities are regarded as modes and manifestations of that absolute existence.

Third, the comparative study reveals a deep correspondence between “necessity from all aspects” in philosophy and “absolute division” in mysticism, with the difference being mainly methodological. Fourth, the most significant achievement of the research is the explication of the existential and logical entailment between the actual infinitude of the Necessary Being and the personal unity of existence: accepting actual infinitude as true existential absoluteness necessarily leads to negating the existential independence of all else and interpreting multiplicities as dependent manifestations and determinations, making theories such as dual-layered reality or existential interpenetration incompatible with this absoluteness. It was also found that personal unity does not mean incarnation or denial of distinction, but rather negation of independence and affirmation of “descriptive distinction” and “relational subsistence” of possible beings. Other findings include the ontological implications: existential encompassing, identity of attributes with essence, denial of change in God, graded hierarchy of existence, and the essential poverty of possibles, all of which are explicable within the system of transcendent philosophy and Ibn ‘Arabī’s mysticism.

## Conclusion

This study has shown that the “infinitude of the Necessary Existent” in the Islamic philosophical tradition is not merely a perfection attribute alongside others, but plays a foundational role in determining the ontological boundary between the Necessary and the possible, and in rendering the relationship between God and creation intelligible. According to the findings, infinitude in this framework is not of the kind of endless quantity or numerical extension, but rather the negation of every limit, restriction, and non-being aspect from the divine essence, and the affirmation of pure actuality and existential absoluteness. The results demonstrated a deep correspondence between “necessity from all aspects” in philosophy and “absolute division” in mysticism, with the difference being primarily methodological. The most important achievement is the explication of the existential and logical entailment between actual infinitude and personal unity of existence: any reading that accepts actual infinitude as true existential absoluteness must necessarily negate the existential independence of all else and analyze multiplicity at the level of manifestation, relationality, and existential modalities. In terms of adjudication, dual-layered models are incompatible with the implications of infinite absoluteness. Beyond theoretical results, the ontological implications—including encompassing sovereignty, identity of attributes, denial of change, graded hierarchy, and essential poverty of possibles—were clarified. Ultimately, the general conclusion is that the infinitude of the Necessary Existent represents the highest point of convergence between reason and intuition in Islamic wisdom and can provide a solid foundation for rethinking contemporary theological issues, especially the God-world relation, the balance between transcendence and immanence, and a non-dualistic model of creator-creature relationship. It is suggested that future research develop this conceptual network in a more refined and problem-oriented manner, focusing on the anthropological and epistemological consequences of the personal unity of existence and its relationship with the language of the Qur’an and supplications.

**Keywords:** Infinitude of the Necessary Being, Simplicity of the Necessary Being, Personal Unity of Existence, Existential Interpenetration, Dual-aspect Theory of Reality.